

Geographical Theory of Civilization and The Possibility of The Emergence of a New Islamic Civilization

Seyyed Reza Hosseini *
AliPasha Ghaffari **
Amir Etemadi Bozorg ***

Received: 2020/05/21

Accepted: 2020/10/29

Abstract

ion and scrutinizing. Every civilization is based on set of elements and certain components. Among many other components Geographical element is crucial to understand civilizations. In this study we aim to examine the significance of the geographical aspect and its relation to the other forming elements of a civilization.


we try to find out the fact that whether location and geography has to be seen as an independent variable or merely as a dependent one. In doing so Theories provided by Hegel and George Friedman are discussed in the paper.

Also, we tried to shed light on formation of Islamic civilization and the possibility of its revival with focus on Iran and Iranian experience in this regard.

Keywords: Civilization, Geography, Islamic civilization, The West. Rationality, Hegel, Friedman.


* Assistant Professor of Political Science, Institute of Political Thought, Civilization and Islamic Revolution, Institute of Humanities and Cultural Studies, I.R.Iran.

r.hosseini@ihcs.ac.ir

 0000-0002-4167-4402

** PhD Student in Political Science, Institute of Political Thought, Civilization and Islamic Revolution, Institute of Humanities and Cultural Studies, I.R.Iran. (Corresponding author)

ghaffari.pasha@yahoo.com

 0000-0002-2697-7595

*** Student of Political Science, Institute of Political Thought, Revolution and Islamic Civilization, Institute of Humanities and Cultural Studies, I.R.Iran.

etemadi@ihcs.ac.ir

 0000-0002-7580-1182

نظریه جغرافیایی تمدن و امکان ظهور تمدن نوین اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۱

سیدرضا حسینی*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۸

علی پاشا غفاری**

امیر اعتمادی بزرگ***

چکیده


«تمدن» به عنوان موجودیتی انسانی، ابعاد مختلفی دارد که در سیر تاریخ زندگی بشر در ظروف زمانی و مکانی متفاوت به ظهور رسیده است. تمدن‌ها پس از ظهور بر پایه‌ها و عناصری استوار می‌شوند و رشد می‌کنند؛ هویت هر تمدن علاوه بر اندیشه و فرهنگ با محل ظهور و رشد آن پیوند خورده است و گاه تمدن‌ها را با نام جغرافیایی محل رشد و نمو آنان بازشناسی می‌کنند. وجود عوامل مساعد طبیعی و جغرافیایی به همراه عوامل فکری و فرهنگی بستر تکوین یک تمدن را فراهم می‌آورد. به اعتقاد برخی محققان، عامل جغرافیایی تمدن به عنوان شرط لازم وقوع تمدن در نظر گرفته می‌شود. در این پژوهش با در نظر داشتن ضرورت تحقق همه مؤلفه‌های معنوی و مادی جهت شکل‌گیری و ظهور تمدن، عامل جغرافیایی به عنوان زمینه لازم و متغیر مستقل، و امکان وقوع تمدن به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته، و واکاوی می‌شود. در مقاله حاضر در راستای پاسخ‌گویی به این پرسش که عامل جغرافیایی در شکل‌گیری و تکوین تمدن نوین اسلامی چه تأثیری داشته و چه نقشی ایفا کرده است؟، تلاش شده است جغرافیای ایران و جهان اسلام در یک سیر تاریخی بازتابی و تأثیرش در شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی سنجش شود. به نظر می‌رسد اگرچه عامل جغرافیایی و منطقه‌ای در ایران و جهان اسلام بستر و زمینه لازم را جهت امکان تحقق تمدن نوین اسلامی فراهم می‌کند، در چارچوب نظریه‌های موجود تکیه بر این عامل به عنوان شرط لازم و کافی نمی‌تواند کافی باشد؛ چرا که علاوه بر عوامل جغرافیا، جمعیت، ثروت، دانش، تکنولوژی و مسائل معنوی، نوعی انسجام درونی و ایجاد هم‌گرایی در تحقق تمدن اسلامی ضرورت دارد.

واژگان کلیدی: تمدن، جغرافیا، تمدن اسلامی - ایرانی، جبر جغرافیایی، ایران.

* استادیار علوم سیاسی پژوهشکده اندیشه سیاسی، تمدن و انقلاب اسلامی پژوهشگاه علوم انسانی و

مطالعات فرهنگی، تهران، جمهوری اسلامی ایران.


r.hoseini@ihcs.ac.ir

 0000-0002-4167-4402

** دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی پژوهشکده اندیشه سیاسی، تمدن و انقلاب اسلامی، پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، جمهوری اسلامی ایران. (نویسنده مسئول).


ghaffari.pasha@yahoo.com

 0000-0002-2697-7595

*** دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی پژوهشکده اندیشه سیاسی، تمدن و انقلاب اسلامی، پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

etemadi@ihcs.ac.ir

 0000-0002-7580-1182

مقدمه

یکی از دشواری‌های پژوهش در حوزه علوم انسانی، عدم تعریف دقیق اصطلاحات است. جغرافیای تمدن یکی از اصطلاحاتی است که در دانش جغرافیا یک رشته فرعی محسوب می‌شود اما بر سر تعریف آن توافق فراگیری میان جغرافی‌دانان وجود ندارد. همین اصطلاح در دانش تاریخ هم به کار گرفته می‌شود تلقی جغرافی‌دانان و مورخان از اصطلاح مشترک جغرافیای تمدنی بسیار متفاوت است و هر دسته تلاش می‌کنند تا تعاریفی بر اساس مبانی رشته خودشان از آن ارائه دهند. گرچه بعضی از صاحب‌نظران جغرافیا برای نزدیک نمودن مرزهای جغرافیا و تاریخ کوشش‌هایی کرده‌اند اما عملاً جغرافی‌دانان بدون توجه به درک و دریافت مورخان، روش‌شناسی خاص خود را دنبال می‌کنند. اما در پژوهش پیش‌رو در نظر داریم تا با ترکیبی از روش تفکر تاریخی در کنار آینده‌پژوهی تاریخی براساس الگوهای مکتب جغرافیایی، رشد و انهدام تمدن‌ها به ویژه تمدن اسلامی را مورد مذاقه قرار دهیم و با پذیرش این الگو به عنوان عنصر اصلی و سازنده محیط جغرافیایی، تأثیر آن را در سرنوشت تمدن‌ها واکاوی کنیم و در نهایت با نگاهی نقادانه به نظریه جغرافیایی تمدن به این نتیجه دست یابیم که برخلاف نظریات جغرافیامحور در باب تمدن که عامل جغرافیایی را به عنوان متغیری مستقل معرفی می‌کنند و تمدن را متغیری وابسته می‌دانند و برخلاف نظریه تکامل عقل غربی (یونانی) و اروپا محوری آنچه امکان یا امتناع تمدن را سبب می‌شود فراتر از نظریه‌های جغرافیایی و نژادی است.

۱. پیشینه تحقیق

- حسین رحمانی تیرکلایی و ناصر صادقیان (پاییز ۱۳۹۷)، در مقاله‌ی «محدوده جغرافیایی تمدن اسلامی»، با رویکردی تاریخی-جغرافیایی به تمدن صدر اسلام، گسترش ارضی و توسعه مناطق تحت نفوذ خلافت اسلامی نظر می‌افکنند و

پرورش و رشد اسلام را با اصولی تغییرناپذیر و فروعی منعطف در سرزمین‌های فتح شده تأثیرگذار معرفی می‌کنند. نگارندگان حاصل این برخورد و آمیختگی اسلام با سایر فرهنگ‌های ملل مختلف را به وجود آمدن تمدنی با ارزش که سرآغاز آن در مدینه النبی بود، اما دامنه آن سرزمین‌هایی چون ایران، بین‌النهرین، شام، مصر و اسپانیا را نیز دربرگرفت، معرفی می‌کنند. بنابراین در این پژوهش به بازنمایی تمدن اسلامی در محدوده جغرافیایی خاص آن و شناسایی همگونی‌ها و ناهمگونی‌های قومی، مذهبی، و زبانی اشاره شده است.

-مهدی قرخلو (۱۳۸۰)، در مقاله‌ای با عنوان «حوزه جغرافیای تمدن ایرانی»، گستره تمدن ایرانی را در بستر جغرافیای سرزمین‌های گذشته ایران جست و جو، و اشاره کرده است که این حوزه تمدنی، از سرزمین‌های بلند فلات آناتولی و ارمنستان آغاز می‌شده و با گذشتن از جلگه‌ی بین‌النهرین تا کرانه‌های رودخانه سند در شبه جزیره هند و از طرف شمال شرقی تا ماوراءالنهر و مرزهای غربی چین پیش رفته است. نگارنده این وضعیت تمدنی را در بستر عناصر فرهنگ ملی جست‌وجو کرده است. زبان فارسی، دین اسلام، ادبیات، میراث تاریخی، سوابق اجتماعی و احساس تعلق به سرزمین مشترک از جمله مؤلفه‌هایی است که نویسنده بر اساس آن‌ها، پیدایش و شکل‌گیری حوزه تمدنی ایرانی را در محدوده جغرافیایی مورد توجه قرار داده است.

-سید مرتضی عریضی میبدی، (۱۳۹۵) در مقاله «چالش‌های هم‌گرایی جهان اسلام در تأسیس تمدن اسلامی»، وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و گسترش بیداری اسلامی در برانگیختن اراده‌ی مسلمانان را در جهت تأسیس تمدن اسلامی تأثیرگذار دانسته؛ اما معتقد است عوامل ساختاری و ماهیتی خاصی، ساخت تمدن نوین اسلامی را به تعویق انداخته است. بنابراین در بخش اصلی مقاله در دو بخش درونی و بیرونی، به بررسی چالش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و به‌ویژه

جغرافیایی در جهان اسلام پرداخته است.

همان‌طور که در پژوهش‌های مذکور مشاهده می‌شود، بیش‌ترحوزه‌های تمدنی ایرانی و اسلامی براساس عامل جغرافیا مورد نظر نویسندگان بوده و یا فراز و فرودها و چالش‌هایی که بر سر راه تمدن اسلامی قرار گرفته است را واکاوی کرده‌اند؛ اما نگارندگان تحقیق حاضر برای اولین بار است که یکی از نظریه‌های مهم حوزه تمدنی یعنی نظریه جغرافیایی تمدن را مطرح کرده‌اند تا از دریچه آن پرتویی به تمدن اسلامی افکنده شود. به عبارت دیگر نوآوری مقاله از این جهت است که امکان وقوع تمدن را به طور عام و به طور خاص تمدن اسلامی- ایرانی را در بستر عوامل مساعد طبیعی و جغرافیایی و در کنار عوامل فکری و فرهنگی بررسی کرده است. در پایان باید اشاره کرد که درباره مباحث جغرافیای تمدنی، پژوهش‌های اندکی وجود دارد و این زمینه کار و تحقیق در این عرصه را برای علاقه‌مندان به این موضوعات فراهم می‌کند.

-بهنام سرخیل (۱۳۹۸) در مقاله «هویت دینی و آینده هم‌گرایی در جهان اسلام؛ موانع و راهکارها»، با رویکردی آینده‌پژوهانه ضمن بررسی موانع نقش‌آفرینی و کارکرد اصیل هویت دینی در روند هم‌گرایی جهان اسلام، چالش‌های پیش روی تحقق تمدن نوین اسلامی در عرصه روابط بین‌الملل را موردتوجه قرار داده و برای نیل به هم‌گرایی در جهان اسلام متعقد است که راهکارهایی هم‌چون اجماع‌سازی مبتنی بر بازتعریف ادبیات مشترک دینی؛ آگاهی بخشی، اجماع‌سازی و برجسته‌سازی اشتراکات؛ موضوع احیاء و بازتعریف هویت مشترک دینی هم در سطوح خرد و نیز در سطح سیستمی در اولویت راهبردی گره‌گشا است.

-عبدالرسول یعقوبی (۱۳۹۸) در مقاله «چالش واگرایی‌های هویتی جهان اسلام و راه‌حل‌های هم‌گرایی در تمدن نوین اسلامی»، مهم‌ترین هویت‌هایی که در جهان اسلام می‌توانند در مقابل تمدن نوین اسلامی، به‌مثابه چالش مطرح باشند را هویت-

های مذهبی در دو قالب واگرایی‌های مذهبی شیعه و سنی و هویت‌های قومی در قالب واگرایی‌های قومی ترکی، عربی و فارسی معرفی کرده است. نگارنده برای فائق آمدن بر این هویت‌ها، راه‌حلی ارائه داده است که متکی بر ظرفیت‌های تمدنی است. در این راه‌حل، با عنایت به اینکه هویت‌های واگرا متنوع و متفاوت تشخیص داده شده است، نوع مواجهه و تقابل ظرفیت‌های تمدنی با چالش‌های واگرا نیز متفاوت خواهد بود.

۲. چارچوب مفهومی

۲-۱. تعریف تمدن

اصلی‌ترین معنایی که پژوهشگران بر آن اتفاق نظر دارند شهرنشینی و اقامت جماعت انسانی در شهر است. برخی آن را اجتماع انسانی و تعاون و مشارکت آنان برای به-دست آوردن احتیاجات مورد نیاز زندگی از جمله غذا، لباس و...، معنا کرده‌اند؛ گروهی دیگر تمدن را تلاش جمعی بشر رو به تکامل می‌پندارند و معتقدند که تمدن (Civilization) محصول تلاش جمعی بشر برای طی کردن مراحل تکامل اجتماعی و رسیدن به مرحله عالی زندگی جمعی است که با بهره‌گیری از خرد و دانش می‌توان به سوی متمدن شدن گام برداشت.

چایلد (Gordon childe) خصوصیات ممیزه تمدن را این‌گونه توضیح می‌دهد: «... گردآمدگی جمعیت‌های بزرگ در شهرها، تفکیک تولیدکنندگان اولیه (ماهیگیران، برزگران، و...) افزارمندان متخصص تمام وقت، بازرگانان، مأموران دولتی، روحانیون، و حکمرانان در میان جمعیت‌ها، تمرکز مؤثر قدرت اقتصادی و سیاسی؛ استفاده از علائم قراردادی برای ثبت و انتقال اطلاعات (خط)، و هم‌چنین واحدهای قراردادی اوزان و مقادیر، زمان و مکان، که به پیدایش نظام اقتصادی و تقویمی انجامیده‌اند.» (باقری، ۱۳۹۴، صص ۵۹-۸۴). در این تعریف عنصر مادی و تقسیم کار برجسته‌تر است. در برخی دیگر از تعاریف، عنصر مادی و دستاوردهای

بشری در تمدن از عنصر غیرمادی فرهنگ جدا شده و صرفاً ساختار و دستاورد مادی را جزء تمدن می‌دانند.

یکی از تعاریف پیرامون تمدن مربوط به آرنولد توین‌بی (Arnold Toynbee) است. او تمدن را مترادف با حالتی می‌داند که در آن معدودی از افراد فقط در تولید غذا شرکت ندارند؛ بلکه در امور دیگر زندگی جمعی چون صنعت و تجارت نیز دخیل‌اند. اسوالد اشپنگلر، متفکر آلمانی تمدن را امری انسانی می‌داند که گفت‌وگو و مساعی همه انسان‌ها در آن ملاک است نه صرفاً جغرافیای غرب و اروپاییان.

بر اساس تعریفی دیگر، تمدن تکامل نسبی یک جامعه مرحله‌ای است که بربریت در آن از بین رفته باشد و رفتار عالمانه و خردمندانه حاکم باشد. سازمان اجتماعی پیچیده‌تر شود و علوم و فنون و هنر در سایه امنیت و آبادانی نسبی جامعه رشد قابل توجهی کند (نجفی، ۱۳۹۴، ص ۲۸۵). طبق این تعریف تمدن دو بخش دارد؛ لوازم مادی و روابط انسانی که در برگیرنده تکامل معنوی افراد و جامعه است. به بخش غیرمادی تمدن «فرهنگ» نیز گفته می‌شود. می‌توان تمدن اسلامی را مجموعه حیات و دستاوردهای مادی و غیرمادی ملت‌های مسلمان دانست که اعراب، ایرانیان، ترک‌ها، و... را شامل می‌شود. این تمدن با پیدایش و گسترش اسلام آغاز شد و در طول چهارده قرن بر فراز و فرودهایی قرار گرفت.

بنابراین مشاهده می‌شود که عوامل بسیاری در تکوین یک تمدن دخیل‌اند؛ یکی از آن‌ها عنصر جغرافیا است که در سطور پیش‌رو بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

۲-۲. مکتب جبر جغرافیایی و تکوین تمدن

براساس الگوهایی که مکتب جغرافیایی ارائه می‌کند، باید رشد و انهدام تمدن‌ها را در رابطه با تسلط جغرافیایی مورد بررسی قرار داد. آب و هوای طبیعی، حرارت، تغییرات فصلی و جریان‌های زیرزمینی، پدیده جاذبه، جریان رودها و دریاها، آن حد که مستقل از دخالت انسانی وجود دارند، عبارتند از آن عواملی که قاعده‌ی

«عوامل جغرافیایی» (Geographic Elements) نامیده می‌شوند. اصحاب این نظریه، با قبول این عوامل به‌عنوان عناصر اصلی و سازنده محیط جغرافیایی، معتقدند که این عوامل تأثیر قاطع و تعیین کننده‌ای در سرنوشت تمدن‌ها، پیدایش تاریخ و چگونگی رفتار و خوی آدمی و سازمان‌های اجتماعی و فعالیت‌های انسانی دارند (محسنی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۵).

هم‌چنین بر اساس مکتب جبری، هر رویدادی از جمله شناخت، رفتار، تصمیمات و کنش‌های آدمی به صورت علی توسط زنجیره پیوسته‌ای از رخدادهای پیشین تعیین شده است. جبرگرایی را به شکل دیگری نیز می‌توان تعریف کرد؛ فرضیه‌ای که بر طبق آن در هر لحظه یک و تنها یک آینده فیزیکی ممکن و شدنی وجود دارد. در نتیجه جدال‌های تاریخی بی‌شماری که بر سر مسئله جبرگرایی صورت گرفته است، دیدگاه‌های فلسفی گوناگونی در این باره وجود دارد. جبرگرایی معمولاً در مقابل اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی قرار دارد. جبرگرایی محیطی در اوایل قرن بیستم با محوریت علم جغرافیا (طبیعی و انسانی) به حداکثر اعتبار خود رسیده بود. در واقع تلاش جغرافی‌دانان مکتب جبر محیطی در تحلیل ظهور و سقوط تمدن‌ها و فرهنگ‌ها موجب افزایش اعتبار علمی جغرافیا در میان سایر رشته‌های علمی شد. اما از سوی دیگر عده‌ای از این تلاش‌ها، اهداف استعمارگرایانه و نژادپرستانه را پی‌گیری می‌کردند، طوری که با استفاده از مفاهیم جبرگرایی محیطی، امپریالیسم و نظریه برتری تمدن غربی در چارچوب مبانی فکری استعمار و افراط‌گرایی شکل گرفت (پورحسن، ۱۳۹۴، ص ۹۵).

جغرافی‌گرایان سعی کردند که رابطه‌ای مستقیم بین زندگی اجتماعی و عوامل اقلیمی نشان دهند، به عبارت دیگر مکتب جبر جغرافیایی تأکید بر این نظریه دارد که رفتار فردی و اجتماعی انسان تابع محیط طبیعی است و بسیاری از پیروان این مکتب مثل فردیک راتزل آندره، زیکفرید، میشله، هانتینگتون در نوشته‌های خود

کوشش کرده‌اند تا پیدایش، ترقی یا زوال تمدن‌ها را در ارتباط با عوامل اقلیمی و جغرافیایی تبیین نمایند. به‌عنوان مثال راتزل که از جغرافیاگرایان به‌نام است، کتابی با عنوان *جغرافیای سیاسی* دارد که در سال ۱۸۹۷ منتشر شده است. او در این کتاب اهم نظریات خود را مطرح کرده است. او اعتقاد دارد که عامل جغرافیایی است که افراد اجتماعی را به هم پیوند می‌دهد و در حقیقت ارتباط افراد از طریق هم محل بودن اولین رابطه محکمی است که جوامع یکجانشین را به وجود آورده است. راتزل سه ویژگی برای سرزمین‌ها قائل است که عبارتند از موقعیت، سرزمین، وسعت یا محدودیت و مرزها:

- موقعیت زمین: بدین معنی که بعضی از سرزمین‌ها باز هستند یعنی از خارج می‌توان بدان هجوم آورد؛ بعضی دیگر بسته هستند مثل سرزمین سوئیس.

- وسعت یا محدودیت: به عقیده او زمین‌های وسیع مثال بیابان‌ها حس جاه‌طلبی و زیاده‌خواهی و بلندپروازی افراد را افزایش می‌دهد؛ ولی برعکس کوهستان‌ها افرادی قانع و فاقد بلندپروازی و جاه‌طلبی به‌بار می‌آورد.

- مرز یا سرحد: به عقیده او مرزها که غالباً عوامل جغرافیایی هستند، مثل رودخانه و ستیغ کوه، فرهنگ ملت‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازند و مانع توسعه فرهنگی در سرزمین مجاور می‌شوند (Ratzel, 1923).

این نظریات، تفاوت‌های نژادی را با تفاوت‌های اقلیمی و جغرافیایی در ارتباط قرار می‌دهند. این گروه میان اختلافات جوامع و گروه‌های انسانی با ویژگی‌های جغرافیایی و نژادی پیوند برقرار می‌کنند.

بعضی از متفکران به تأثیرات غیرمستقیم جغرافیا و محیط بر انسان اشاره کرده‌اند. منتسکیو از تأثیر غیرمستقیم جغرافیا در زمینه‌های سیاسی، سخن گفته است؛ مثلاً در مورد مردمان جزیره‌نشین عنوان می‌کند که «آنان به علت نداشتن همسایه و جدا بودنشان به وسیله خلأهایی با دیگر مردمان، از امنیت بیشتری برخوردار هستند...»

جدا بودن جزایر از امپراتوری‌های بزرگ، مانع دست‌اندازی خودکامگی بدان سوی می‌شود و دریا سدی در مقابل جهان‌گشایان است؛ بدین لحاظ مردمان جزایر بیشتر از مردمان قاره‌ها به سوی «آزادی» کشش دارند» (عالم، ۱۳۹۰، ص ۳۰۹).

البته گرایش‌های رادیکال‌تر مکتب جبر جغرافیایی به سوی نوعی نظریه عام سیاسی پیش رفتند که با ارزیابی نویسندگان کلاسیک متفاوت است. بنابراین به نظر می‌رسد جبرگرایی به خودی خود به‌عنوان یک ایدئولوژی و روشی طبیعت‌گرا مطرح است که تلاش دارد با تکیه بر نقش طبیعت، هستی انسان را تبیین کند. این تفسیر از جبرگرایی در جستجوی یک‌سری از علت‌های موجهه و طبیعی است که اساساً انسان را تحت انقیاد جبری خود قرار می‌دهد. علل موجهه رابطه‌ای میان دو پدیده است که در آن، شناخت پدیده اولی به تعیین وضعیت پدیده دومی بیانجامد. به طور کلی عقیده جغرافیاگرایان پیرامون تکوین تمدن را می‌توانیم به این صورت خلاصه کنیم: بر اساس نظریه جبر محیطی که دوره نسبتاً مهمی از تاریخ علم جغرافیا را به خود اختصاص داد، عناصر و عوامل طبیعی نظیر اقلیم، ژئومورفولوژی و...، تعیین‌کننده و جهت‌دهنده فعالیت و زندگی انسان‌ها هستند. مطابق این نظریه کلیه جنبه‌های زندگی انسان‌ها تابع محض شرایط طبیعی محل زندگی شان است؛ به‌نحوی که ویژگی‌های طبیعی مکان‌ها کنترل‌کننده فعالیت‌های انسان‌های ساکن در آن مکان‌هاست.

وقوع یک تمدن در این رویکرد تابع و متغیر وابسته از امکانات محیطی و طبیعی است. از این‌رو، حتی در صورت حاضر بودن عنصر عقلی و جمعیت و...، رفتن به سوی ساخت تمدن در غیاب عنصر آب و هوا و جغرافیای مساعد غیرممکن فرض می‌شود. البته وجود زمینه جغرافیایی برای تولید مادی، کشاورزی و... اهمیت دارد. اما با توجه به جنبه‌های متفاوت مقوله ظهور تمدن، این رویکرد را می‌توان رویکردی حداقلی و تقلیل‌گرا (Reductionist) دانست. به عبارت دیگر می‌توان

عنوان کرد «نظریه جغرافیایی، مظهر یک اعتقاد یک‌جانبه و طبیعی است و منکر عامل انسانی در تعیین سرنوشت به تاریخ، پیدایش و تکامل آن است.... آنچه از تیررس دید اصحاب نظریه جغرافیاگرا دور مانده، این حقیقت است که اگرچه بشر محصول محیط جغرافیایی خویش است، ولی نسبت به آن یک وجه منفعل منفی نیست؛ بلکه او در مقابل شرایط محیط خویش واکنش نشان می‌دهد و آن را تغییر می‌دهد. صحیح است که بشر ابزار کار خود را از طبیعت اخذ می‌کند و توسط همان ابزار بر طبیعت تأثیر می‌گذارد، ولی با وجود این، محیط جغرافیایی عامل قطعی تغییرات اجتماعی و تاریخی نیست، بلکه تنها یکی از شرایط ضرورت تکامل تاریخی است» (حمید، ۱۳۵۶، ص ۱۰).

رویکرد حداقلی جبر طبیعی جغرافیای همه عناصر را متغیری وابسته از جبر محیطی در نظر می‌گیرد. این رویکرد دارای قضاوتی مبالغه‌شده از تعیین‌کنندگی محیط است؛ از این رو در بررسی امکان وقوع تمدن اسلامی نوین نارسا است. چراکه می‌توان فرض کرد تمدن با اتکا به عنصر انباشتگی عقل و تولید فکر حتی در جغرافیای محدود هم امکان وقوع خواهد داشت. آنچه مسلم است، تأثیر جغرافیا است بر فرد و جامعه. این تأثیر گاه مستقیم است و گاه غیرمستقیم. به میزان رشد فرد و پیشرفت تمدنی جامعه، رهایی از جبر جغرافیایی فزونی یا کاهش پیدا خواهد کرد. همان‌گونه که این رشد، می‌تواند تسلط عوامل دیگری چون عامل اقتصادی، نژادی و محیطی را محدود کند.

۳. روش تحقیق

روش این مقاله، ترکیبی از روش تفکر تاریخی در کنار آینده‌پژوهی تاریخی است. تغییرات در جهان امروز با سرعت بالایی رخ می‌دهد و دولت‌ها و ملت‌ها ناگزیرند برای حرکت به سمت اهداف خود، ترسیمی درست از آینده ارائه دهند. چنین ترسیمی از آینده، نیازمند مؤلفه‌هایی است که برخی از آنها از دل تفکر تاریخی

بیرون می‌آیند؛ یعنی اشاره به همان جمله معروف که تاریخ چراغ راه آینده است. برای آن‌که بتوانیم به شناخت واقعی یک جریان تاریخی دست یابیم، بایستی روح تفکر حاکم بر آن رخداد را دریافت. ثبت جزئیات وقایع بدون کشف علل و سپس جمع‌بندی و نتیجه‌گیری حوادث نمی‌تواند تحلیل درستی از وقایع تاریخی برای مورخ داشته باشد (فصیحی، ۱۳۷۶، صص ۷۵-۷۴). تفکر تاریخی اصل مهم تاریخ‌نویسی جدید است و مورخ باید همه‌ی اجزا را سنجش تاریخی کند؛ یعنی برای بیان یک واقعه آن طور که تحقق یافته، با بررسی اسناد و مدارک، مطالب غیرواقعی تاریخ‌نویسانی که تفسیر به رأی کرده‌اند از آثار مورخانی که به همه جنبه‌های یک رخداد تاریخی براساس اسناد واقعی توجه کرده‌اند، تفکیک شود تا بتواند به وظیفه‌ی خود به‌خوبی عمل کند. در واقع درک صحیح علل هر واقعه تاریخی و توجه به رابطه منطقی میان هریک، در کنار تحلیل درست و روشن از آن حوادث، سیر جریان تاریخ را برای ما آشکار می‌کند (شاکری، ۱۳۸۷، صص ۳۰۷ و ۳۰۹). بنابراین آینده‌پژوهی با رویکرد تاریخی به این معنی است که چگونه از درون تغییر و یا عدم تغییر «امروز» واقعیت «فردا» متولد می‌شود. بنابراین یکی از اهداف آینده‌پژوهی، تفسیر گذشته و جهت‌گیری‌های حال برای طراحی آینده است (پدرام و دیگران، ۱۳۸۸، صص ۶-۷).

مع الوصف، در این مقاله براساس الگوهای مکتب جغرافیایی، رشد و انهدام تمدن‌ها بررسی خواهد شد و با پذیرش این الگو به عنوان عناصر اصلی و سازنده محیط جغرافیایی، تأثیر آن‌ها در سرنوشت تمدن‌ها واکاوی شده است.

۴. هگل و تکوین تمدن

کانون اندیشه هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel) در این باب، پیوندی است که بین دولت و تمدن قائل است. نظریات غالب پیش از او تمدن را مترادف با یکجانشینی می‌دانست. هگل عنصری دیگر را به این امر افزود و تمدن را

وضع متفاوتی از قبل تعریف کرد. از دیدگاه او تمدن برابر است با شکل دادن به دولت، و دولت نیز فرآیندی از تکامل عقل اجتماعی است که آزادی فرد به عنوان شهروند تنها در آن شکل می‌گیرد.

هگل در درس‌هایی درباره فلسفه تاریخ، تصویر عقل پایه تمدن را تاریخ مظهر عقلی می‌انگارد که خودش را به‌طور دیالکتیکی تکامل می‌بخشد. هدف این تکامل دستیابی به آزادی خواهد بود. تمدن‌های گذشته از آزادی و عقل بهره‌ی کمتری داشته‌اند. تمدن جدید مظهر کامل‌تری از تحقق عقل مطلق در زمان است.

از دیدگاه هگل تاریخ به‌سوی آزادی حرکت می‌کند و اطاعت فرد از دولت تحقق نهایی آزادی است (ر.ک. به عالم، ۱۳۹۰) تاویل هگل از روند تکامل و تاریخ در کل جهان، برانگیزنده تفکر و رهیافت‌های مهمی شد. یک نمونه‌ی تأثیر هگل بر متفکران بعدی نوآوری او درباره طبقه‌بندی کردن گفتمان تمدن بر اساس دین است و برای نخستین بار آرنولد توین بی‌بود که تمدن غرب را «تمدن مسیحی» نامید. بعدها به ویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم آرنولد توین بی‌با الهام از هگل تمدن‌ها را بر اساس تعلقات دینی به تمدن‌های هشت‌گانه‌ی تمدن مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی، تمدن ارتودوکسی - اسلاو، تمدن هندی، تمدن آمریکای لاتین و تمدن افریقایی تقسیم‌بندی کرد. البته توین بی‌از هرگونه ارزش‌گذاری درباره این تمدن‌ها می‌پرهیزد و او تنها این اصل از هگلیان و نظریه ماکس وبر را بسط داد که تمدن‌ها بر اساس باورهای دینی مردم تقسیم‌بندی می‌شود. در دوران اخیر و پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد هانتینگتون (Samuel Huntington) با الهام از تقسیم‌بندی توین بی‌، کتاب بسیار معروف برخورد تمدن‌ها را نوشت، اما آن‌را به یک نظریه سیاسی و ایدئولوژیک تبدیل کرد و به این نتیجه رسید که قرن بیست و یکم قرن رویارویی تمدن غربی با تمدن اسلامی و کنفوسیوسی است. هانتینگتون به آمریکا توصیه می‌کند که چالش‌های آینده، بین غرب از یک‌سو و

تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی از سوی دیگر خواهد بود.

هگل، سه تمدن چین، هند و ایران را بر مبنای روح آزادی در دوره باستان مورد ارزیابی قرار می‌دهد. به نظر وی در جهان شرقی تنها یک نفر آزاد است و آن هم حاکم، امپراتور، شاهنشاه و یا فرعون است و دیگران کاملاً از آزادی محروم هستند و اراده‌ای از خود ندارند؛ با این تفاوت که با اولویت «خانواده» در چین، حکومت بر اساس مدیریت پدران امپراتور توجیه می‌شد؛ در هند حکومت و استبداد ناشی از آن‌را به «طبیعت» نسبت می‌دادند و نه حاکمان؛ در ایران حکومت دینی بر مبنای دین زرتشت و بر اساس «اصول عقلی، معنوی و روحانی» اداره می‌شد. تنها در ایران باستان بود که به نظر هگل رگه‌هایی از رشد و آگاهی را می‌توان مشاهده نمود و به همین دلیل، آغاز «تاریخ حقیقی» را از ایران باید دانست (ر.ک. به لنکستر، ۱۳۹۴).

پس از مصاف ایران و یونان در «سالامیس» و شکست ایران، دوره «جهان یونانی» آغاز می‌شود؛ یونان باستان از دولت‌شهرهای مجزایی تشکیل شده بود که آزادی فردی را به رسمیت می‌شناختند؛ بنابراین، از این دوره بود که ارزش آزادی تدریجاً در حال نهادینه شدن بود، اما آزادی یونانی، آزادی کاملی نبود، زیرا برده‌داری یکی از ارزش‌های پذیرفته شده در یونان باستان بود و این به معنای آن است که طبقه‌ای از جامعه از حقوق شهروندی برخوردار نباشد.

شاید بتوان نقطه افتراق «جهان یونانی» با «جهان شرقی» را در این نکته دید که در «جهان شرقی» تنها یک نفر آزاد است ولی در «جهان یونانی» بعضی آزادند و تنها «طبقه برده» فاقد آزادی است. از سوی دیگر، آزادی یونانی مستند به عادات و رسوم بود، نه تفکر و اندیشه. پس از این جهت که آزادی برای بیشتر اقشار جامعه پذیرفته شده است، نسبت به دوره قبل یعنی «جهان شرقی» کامل‌تر است، اما به دلیل نقصان آزادی یونانی باید منتظر تکامل آن در دوره بعدی باشیم.

دوره بعد، «جهان رومی» است که به نظر بسیاری، هگل به سختی توانسته است تکامل آن نسبت به دوره قبل را ترسیم کند. روم، مجموعه‌ای از اقوام بود که میان آن‌ها هیچ گونه پیوند قومی و قانونی وجود نداشت، بنابراین نیاز به قدرت مطلق بود که نظم را مقتدرانه پیاده کند؛ در این جاست که طبق ترسیم هگل شاید تفاوتی میان شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم مشاهده نشود، اما هگل اصرار دارد بر این که شاهنشاهی ایران برخلاف امپراتوری روم، آزادی فردی را به رسمیت نمی‌شناخت. به نظر هگل، آزادی در دوره رومی دو نمود بارز داشت؛ یکی در اعراض از جامعه و فرو رفتن در فلسفه و مبارزه منفی با وضع موجود که ناشی از فروپاشی دولت شهرهای یونان توسط رومیان بود که مکاتب فلسفی حائل مانند رواقی، اپیکوری و شکاکان نماینده آن بودند. همین اعراض از جامعه به نوعی متضمن «آزادی» است؛ و دیگری ظهور مسیحیت که سه اثر مهم داشت؛ اول: تأکید بر روحانی بودن انسان که موجب پیدایش «خودآگاهی دینی» شد؛ دوم: مبارزه با برده‌داری؛ سوم: تأکید بر اخلاق به جای تأکید بر عادات و رسوم که همگی به نوعی مبتنی بر ارزش «آزادی» است، اما آزادی دوره رومی نیز به نظر هگل راکد و منحنط است.

هگل دیدگاه خطی نسبت به تکامل عقل ظهور تمدن‌ها دارد و از نظر او این تکامل عقل غربی (Western Reason) از یونان باستان تا امروز تمدن بشر را به پیش برده است. تاویل هگل پیش رفتن روح به سوی آزادی است که در قالب دولت نمود پیدا می‌کند و سرانجام عقل غربی و اروپایی با مشخصات خاص خود آزادی را تحقق می‌بخشد. این رویکرد هگل به تاریخ و تمدن جایی برای امکان ظهور تمدن خارج از چارچوب عقل غربی و اروپایی باقی نمی‌گذارد و علی‌رغم تأکید هگل بر آزادی و آگاهی در شکل‌گیری تمدن، نوعی نظریه جبر محیطی و جغرافیایی در آن نهادینه شده است چرا که این تصور که اندیشه یونانی و تداوم آن

در محیط جغرافیایی غرب و تفکر اروپایی نوین تنها جایگاه خردورزی و مشرق زمین تنها جایگاه دین بوده است اشتباه به نظر می‌رسد. تمدن‌های شرق و به-خصوص تمدن اسلامی جایگاه رشد فلسفه و عقل و پزشکی و ریاضیات و علوم بوده است. از این منظر به نظر می‌رسد انحصار وقوع و رشد تمدن در عقل غربی یونانی و اروپایی نارسا و چشم‌پوشی از دستاوردهای عقل در تمدن اسلامی است. شاید بتوانیم درباره ارزیابی امکان وقوع تمدن، رویکرد خطی تمدن را در برابر رویکرد تکامل دوره‌ای، مناسب‌تر بدانیم. در این رویکرد هر تمدن مانند یک ارگانیزم زنده تصور می‌شود. تمدن‌ها در بستر تاریخ دستخوش تولد، توسعه، استقرار، افول و اضمحلال می‌شوند و به‌جای آنها تمدن‌های دیگر که بتوانند نسبت صحیح‌تری با الزامات زمان برقرار کنند، ظهور می‌کنند. از میان اندیشمندانی که نظریه پویش دورانی تمدن‌ها را مطرح کرده است می‌توان به ابن‌خلدون، فیلسوف و اندیشمند جهان اسلام اشاره کرد. ابن‌خلدون در *المقدمه*، پنج مرحله را برای ظهور و افول تمدن‌ها برمی‌شمارد. این مراحل، پیروزی اولیه، بسط دامنه نفوذ و استقرار، ثبات و آسودگی، تمتع و بهره‌مندی و سرانجام افول و اضمحلال را شامل می‌شود. با این رویکرد می‌توان امکان احیای تمدن‌ها را در نظر گرفت. تمدن می‌تواند در بستر خاص خود رشد کرده و به تعالی برسد. اروپامحوری و عقل غربی تنها بخشی از تاریخ تمدن را توضیح می‌دهند. به عقیده نگارندگان در هر جغرافیایی که امکان تعقل و خردورزی به‌وجود آید امکان وقوع تمدن فراهم خواهد شد.

۵. جرج فریدمن جغرافیای سیاسی و آینده

جرج فریدمن (George Friedman) در آثار خود به بررسی امکانات محیطی و جغرافیایی ملت‌ها و امکان برقراری تمدن پرداخته است. در آثار فریدمن آنچه بیشتر برجسته است نقش و اهمیت ژئوپلیتیک (Geopolitics) است یعنی رابطه و تأثیر جغرافیا بر سیاست. پیش‌بینی‌های او از آینده سیاسی جهان بر این اساس

مبتنی است که روزگار برتری آمریکا را رو به افول و کشورهای هم‌چون ترکیه، مکزیک، و لهستان را دارای بخت رسیدن به جایگاه تمدنی بالاتر می‌داند.

او در اثر معروف خود، جهان در صد سال آینده به‌وضوح روش خود را تعیین می‌کند «این فکر بنیاد و شالوده روش من است که از دیدگاهی استوارتر نامش می‌شود ژئوپولیتیکز یا (علم جغرافیا-سیاست)» (فریدمن، ۱۳۹۳، ص ۱۳).

درحقیقت پایه و اساس تحلیل و تبیین او بررسی امکانات محیطی و شرایط اقتصادی ملت‌ها جهت بقا و رشد در جهان کنونی است که بر پایه دولت-ملت‌ها (Nation-States) بنا شده است. محیط الزامات و ضرورت‌هایی را پیش پای دولت‌ها قرار می‌دهد که در قدرت گرفتن یا افول دولت-ملت‌ها نقش اساسی دارند.

فریدمن در توضیح این‌که چگونه کشورها برتری خواهند یافت عواملی را مثل پهناوری (vastitude)، کیفیت سرزمین و دسترسی به آب‌های آزاد را مهم ارزیابی و در ادامه قدرت نظامی و تکنولوژیک را تعیین‌کننده تصور می‌کند. هم‌چنین فریدمن به جایگاه کشورها در علوم و فناوری و نیز جایگاه دانش به‌عنوان پشتیبان قدرت تأکید می‌کند.

فریدمن در تحلیل خود از آینده آسیا به وضعیت کشورهای مختلف خاورمیانه اشاره می‌کند و محدودیت‌هایی را بر می‌شمارد.

تحلیل فریدمن از وضعیت ایران به خوبی دیدگاه او را تبیین می‌کند: «در این میان، موقعیت جغرافیایی نیز مطرح است. در منطقه خاورمیانه، ایران در حاشیه قرار گرفته است. از افغانستان در شرق آن چیز ملموسی به‌دست نمی‌آید و هر نوع گسترش نفوذ سیاسی به شمال ایران با روسیه برخورد خواهد داشت. گسترش منطقه‌ای برای ایران آسان نیست؛ زیرا هر اقدامی در این زمینه هزینه‌ای بالاتر از نتیجه‌ای دارد که به دست می‌آید.» (فریدمن، ۱۳۹۳، صص ۸۸-۸۹).

او موقعیت جغرافیایی ایران را مانعی برای گسترش نفوذ و قدرت ایران در نظر می‌گیرد؛ اما بالعکس موقعیت و جایگاه ویژه‌ای برای کشور ترکیه قائل می‌شود که بخشی از آن را به موقعیت خاص ارتباطی این کشور و همراهی آن با آمریکا می‌داند «ترکیه جدا افتاده و دست و پا بسته نیست. از جهات بسیار توان تحرک و پویایی دارد و مهم‌تر از همه اینکه گسترش قدرت آن خطری برای آمریکا به‌شمار نمی‌آید و نیرویش برخلاف ایران صرف رویارویی با آمریکا نمی‌شود. در صورت بالیدن قدرت اقتصادی احتمال بسیار دارد که ترکیه دوباره نقش پیشین خود را در جایگاه قدرت منطقه به دست آورد.» (فریدمن، ۱۳۹۳، ص ۹۰). در کل فریدمن با تکیه بر عوامل جغرافیایی، وسعت کشور، جمعیت و دسترسی به آبراه‌ها را مبنای تحلیل از رشد یا زوال قرار می‌دهد.

۱-۵. فریدمن و آینده ایران

قسمتی از پیش‌بینی‌ها و تحلیل او از آینده ایران در کتاب *جهان در صد سال آینده* و قسمتی در مصاحبه‌های وی درج شده است. فریدمن بر این عقیده است که ایران همواره با همسایگان خود در حال تعارض باقی خواهد ماند و رشد آن همواره به دلیل محدودیت در شرق و غرب با مشکل روبه‌رو است؛ «جغرافیا برای ایران همواره شمشیری دو لبه بوده است. ایران از نظر مساحت و جمعیت، بزرگ‌ترین کشور خاورمیانه و هفدهمین کشور بزرگ جهان است. شهرهای بزرگ ایران را کوه‌ها و بیابان‌های [این کشور] در بر گرفته‌اند. این واقعیت راهبرد ایران باستان و تدابیر امروز ایران را تعیین کرده است و می‌کند. جغرافیای ایران فتح این کشور را بسیار دشوار کرده؛ اما در عین حال مانع از توسعه آسان این کشور نیز شده است. بهترین جا برای قدرت‌نمایی ایران، غرب این کشور است. [قدرت‌نمایی در] دیگر جهات آن دشوارتر است. ایران نفوذ زیادی در افغانستان داشته؛ اما این کشور حتی از ایران نیز کوهستانی‌تر است (منطقه‌ای قبیله‌ای با زمین‌های کم‌فایده‌تر). «آسیای

مرکزی از دیگر حوزه‌هایی است که ایران در آن نفوذ دارد؛ اما زمین‌های این منطقه نیز به تلاشی که باید برای فتح آن صورت گیرد، نمی‌ارزد. قفقاز مانعی در آغاز راه است. عوارض جغرافیایی این منطقه، هر گونه تهاجم نظامی به آن را دشوار ساخته است.» (فریدمن، ۱۳۹۳ ص ۹۵).

بنابراین ایران تنها به سمت غرب توسعه می‌یابد. ایران در کنار خلیج فارس واقع است، اما هیچ‌گاه از نیروی دریایی قدرتمندی برخوردار نبوده است. تنگه هرمز نیز آن قدر کم‌عرض است که ایران را بیشتر محدود می‌کند. هر نیرویی را به راحتی می‌توان محاصره کرد. نفت اهمیت زیادی دارد و در سال‌های اخیر به یکی از منابع بسیار مهم تبدیل شده و این بر اهمیت تنگه هرمز به عنوان یک گذرگاه دریایی افزوده است. ایران تهدید کرده است در این تنگه مین‌های دریایی کار خواهد گذاشت؛ اما این اقدامی دفاعی است و محک زدن آن برای ایران کاملاً خطرناک است. ایران یک قدرت زمینی است (فریدمن، ۱۳۹۳ ص ۹۵).

او درباره ایران نتیجه‌گیری می‌کند: «ایران قدرتی مهم در منطقه و مهد تاریخی یکی از تأثیرگذارترین تمدن‌های جهان است. اما برای این که به چیزی فراتر از قدرتی منطقه‌ای تبدیل شود، باید برخی شرایط را داشته باشد. نشانه‌های اندکی وجود دارد که نشان دهد این اتفاق در آینده‌ای نزدیک می‌افتد. ایران یکی از قدرت‌های ژئوپلتیک مهم هست و خواهد بود؛ اما جغرافیای این کشور به طور ذاتی قدرت آن را محدود می‌کند.» (فریدمن، ۱۳۹۳ ص ۹۵)

فریدمن ابعادی خاص از مؤلفه‌های قدرت و تمدن را برجسته ساخته است. مؤلفه وسعت سرزمین نیروی نظامی و اقتصاد. به نظر می‌رسد او عوامل دیگری مانند رشد فکری و انباشتگی عقل و تولید دانش را در نظریه خود لحاظ نکرده است. ارزش نظر فریدمن توانایی پیش‌گویی آینده از طریق متغیرهای عینی قدرت‌ساز است؛ اگرچه ضعف‌هایی دارد اما فریدمن به طور کلی درباره ایران

معتقد است در صورت گسترش بهینه وسعت جغرافیایی و جمعیت، ایران می‌تواند عظمت گذشته تمدنی خود را بازیابد. همان‌گونه که ذکر شد این تحلیل ارزش و محوریت بالایی به عامل جغرافیایی می‌بخشد که در قسمت بعد به نقص و دلایل نا کافی آن می‌پردازیم.

۶. امکان بازسازی تمدن ایرانی-اسلامی با محوریت ایران

سؤال اصلی این است که آیا می‌توان با داشتن پتانسیل جغرافیایی کوچک دست به تأسیس تمدنی بز نیم یا خیر؟ در پاسخ باید به تجربه تمدن اسلامی و ایرانی اتکا کنیم. تمدن و فرهنگ ایرانی - شیعی - صفوی که شاخصه آن امروز در قالب جمهوری اسلامی ایران تبلور یافته است دارای پتانسیل و مؤلفه‌های رشد تمدنی است.

به نظر می‌رسد نظریه‌های یاد شده مانند مبنا قرار دادن صرف جغرافیا و یا نظریه هگل که عقل را صرفاً در قالب تکامل عقل غربی و اروپامحوری می‌دید، نمی‌تواند پاسخ‌گو و توضیح‌دهنده رشد و تعالی تمدن ایرانی و اسلامی باشد. متفکرانی مانند فریدمن که آینده ایران را در پرتو ملاحظات ژئوپولوتیک تبیین کرده‌اند تفسیری مضیق از تمدن و رشد به دست می‌دهند.

این تفسیر با تحولات سیاسی اجتماعی بشر و شکل‌گیری تمدن‌های گوناگون هم‌خوان نیست. عوامل سازنده تمدن بر پایه‌های دانش، کار، جمعیت و جغرافیای مساعد جمع و حاضر می‌شود. از این‌رو نمی‌توان تنها بر اساس عامل ژئوپولوتیک تمدن را محدود ساخت. هر جا عنصر فرهنگی و معنوی حاضر باشد تمدن سر می‌نماید. تاریخ فکر و اندیشه و تکامل هنرها و صنایع در مشرق زمین (تمدن اسلامی) در طول سده‌ها، شکوفایی عقل و اندیشه را در شرق به دنبال داشته است. برخلاف نظر هگلیان عقل صرفاً در پرتو عقل غربی و یونانی به تکامل نرسیده و عقل در شرق به ویژه در ساختن تمدن اسلامی نقش محوری در باروری فلسفه و

علم داشته است.

از میان همه عناصر و پایه‌هایی که امکان وقوع تمدن را فراهم می‌آورند. پایه تعقل و خردورزی ارزش والایی پیدا می‌کند. تجربه تاریخی در دوران تمدن اسلامی نشان داده است که گرچه وجود عامل مساعد جغرافیایی و عواملی چون پهناوری و راه‌های آبی جهت رونق تبادلات اقتصادی و دیگر شرایط در رونق شکوفایی تمدن نقش ایفا کرده است؛ اما گوهر اصلی پیدایش و رشد تمدن اسلامی را باید دوره‌ای جستجو کنیم که امکان خردورزی فلسفی و تضارب آرا وجود داشته است.

ایران به عنوان حامل فرهنگ و تمدن اسلامی در دوران شکوفایی تمدن اسلامی در قرون چهارم و پنجم و ششم هجری با اتکا بر سنت تعقل که در فیلسوفانی چون ابن سینا (Avicenna) و فارابی و دیگران شکل گرفت، مانع از خاموش شدن عقل و دانش شدند.

عصر تعقل و فلسفه در ایران با ظهور ابن سینا و فارابی و فیلسوفان دیگر درون‌مایه معنوی تمدن اسلامی را شکل داد. برخی متفکران حوزه عرب مانند محمد عابد الجابری تفسیری خاص از تعقل در جهان اسلام را ارائه داده‌اند. از دیدگاه الجابری دو سنت تفکر فلسفی ایران و تفکر هرمسی یونانی در جهان اسلام در مقابل رویکرد فقه اشعری قرار گرفت که به عقیده وی موجب سست شدن پایه‌های عباسیان شد. او که تمدن اسلامی را برخوردار از عنصر قوی می‌داند که با ورود سنت فلسفه ایرانی راه دیگری را درپیش گرفت. با نگرشی عین‌گرایانه سنت تفکر ایرانی را مقابل شیوه زندگی عربی قرار می‌دهد.

از نظر الجابری تمدن اسلامی همان خلافت عباسیان است که با ضعف عنصر عربی و قوت گرفتن فرهنگ و عقل ایرانی در آن به زعم وی رو به زوال رفت و خاموشی عباسیان را زوال تمدن اسلامی می‌پندارد (جابری، ۱۳۹۵) در حالی تمدن

بسیار پیچیده‌تر از تشکیل حکومت‌هاست و کل جنبه‌های حیات را در برمی‌گیرد. پس از عباسیان تفکر عقلی ایران باز نماند و در قرون بعد توانست به حیات خود ادامه داده و در برابر غربی سخنی به سزا داشته باشد. می‌توان نتیجه گرفت که امروزه ایران به صورت فرهنگی و تمدنی قابلیت و ظرفیت لازم برای گفت‌وگو با تمدن غرب. سازندگی تمدن نوین اسلامی را داراست.

۷ نقش ثروت و امتناع غلبه بر محدودیت‌های جغرافیایی

با نگاهی به شاخص‌های اقتصادی و رشد مادی می‌توان این نکته را دریافت که امروزه کشورهای حوزه اسلامی دارای امکانات مادی و تظاهرات مادی مدرن تمدنی هستند. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا با صرف داشتن امکانات مادی و اقتصادی و عوامل مساعد جغرافیایی می‌توان دست به احیا تمدنی زد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا توانایی‌های مادی و اقتصادی امکان غلبه بر محدودیت‌های جغرافیایی را فراهم خواهد کرد؟

در پاسخ این پرسش می‌توان گفت کشورهای اسلامی حوزه عرب که منابع مادی فراوان دارند مظاهر تمدن و تکنولوژی غربی را اخذ کرده اما هنوز موفق و قادر به بر پا ساختن مؤلفه تمدنی‌اند. تکنولوژی وارداتی جایگاه تولید فکر و کند چه بسا آن را هم دچار مشکل می‌سازد. مسلم است که آن کشورهای اسلامی در تولید دانش و انباشتگی عقلی و سهم داشتن در حوزه علم بشری دچار رکود شده‌اند. عامل اصلی پسرفت تمدنی و عدم امکان برقراری گفتگو با سایر تمدن‌هاست. شاید منشا آنرا بتوان نوع نگرش به دین در جهان سنت و حوزه عربی دانست که نگاهی متفاوت با حوزه تفکر ایرانی را شکل داده است.

برخلاف نگاه‌های فقهی خاص در حوزه اهل سنت، نوع نگاه شیعی و سابقه تفکر فلسفی در ایران امکان تعقل درون و برون دینی را فراهم می‌آورد که برای ساخت تمدنی ضروری است. تجربه تاریخی نشان داد که تنها با در پیش گرفتن راه

سنت فقهی نمی‌توان به نتیجه مطلوب رسید. بنابراین به نظر می‌رسد یک مشکل بر سر راه احیای تمدن چندپارگی کشورهای اسلامی است. رقابت‌های سیاسی و اقتصادی میان کشورها و عدم وجود فهم مشترک از تمدن اسلامی از این رسیدن به درک مشترک را مشکل ساخته است.

اگر بتوانیم با ایجاد فهم درست و مناسب میان کشورهای اسلامی فهم مشترکی از مقوله تمدن اسلامی را شکل دهیم می‌توان با روی هم گذاشتن امکانات مادی و فکری نویدی از ایجاد هم‌گرایی در جهت تمدن اسلامی نوین باشد.

ایران در شرایط کنونی با داشتن جغرافیای مناسب دسترسی به آسیای مرکزی اقیانوس هند و غنای منبع زیر زمینی و جمعیت جوان و با سطح تحصیلات و دانش بالا و سابقه فکری و تمدنی طولانی آمادگی ساخت گفتمان تمدنی نوین را داراست. از این رو به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین نیاز در این مسیر ایجاد بستر تفکر عمیق و همه جانبه فلسفی پیرامون تمدن و لوازم و امکان تضارب آرا است تا مؤلفه‌های تمدن ایرانی و اسلامی به عنوان اجزای هویت بخش ما واکاوی شده و رشد دادن تولید دانش و اندیشه به مرحله انباشتگی عقلی برسیم. شاید در گام نخست رسیدن به اجماع نظر نخبگان پیرامون ظرفیت‌های تمدنی اسلامی-شیعی با محوریت ایران و هم‌گرایی کشورهای اسلامی جای پای محکمی به دست دهد؛ اما به هر حال در چارچوب فکری ایران اسلامی با پشتوانه تفکر عقلی فلسفی و با دوری از رویکردهای واگرایی و گفت‌وگو با حوزه کشورهای اسلامی می‌توان تمدن اسلامی را از ایران دوباره پی‌ریزی کرد. با توجه مسایل گفته شده در خصوص کافی نبودن عامل جغرافیایی و نقش عامل هم‌گرایی در شکل‌گیری و ظهور تمدن در ادامه به نقش نظریه همگرایی در امکان تحقق تمدن نوین اسلامی اشاره خواهیم کرد.

۸. نسبت نظریه هم‌گرایی و غلبه بر محدودیت‌های جغرافیایی با تحقق تمدن نوین اسلامی

عامل جغرافیایی به عنوان مؤلفه جبری و تاریخی در جهت تحقق تمدن نوعی تقلیل‌گرایی است که اکنون ضمن روشن شدن پیوند آن با اهداف استعمارگرایانه و نژادپرستانه جهت اثبات برتری تمدن غربی اعتبار آن مورد خدشه قرار گرفته است. از این لحاظ جغرافیا و عوامل طبیعی به عنوان ضروت ذاتی تحقق تمدن جایی ندارد زیرا محدودیت‌های جغرافیایی جهت تحقق تمدن نوین اسلامی مورد توجه است. به عبارت دیگر در شرایط کنونی راه‌کار غلبه بر محدودیت‌های جغرافیایی چیست؟ از این نظر نوعی اتحاد و هم‌گرایی منطقه‌ای بر اساس مؤلفه‌های سیاسی- فرهنگی در مقابل خطرات و تهدیدات تمدن غربی می‌تواند زمینه‌ساز غلبه بر محدودیت‌های طبیعی باشد.

با وجود این که تمایل به همکاری و برقراری اتحادها در طول تاریخ، یکی از مؤثرترین راهکارها برای مبارزه و مواجهه با دشمنان مشترک و دستیابی به اهداف تمدنی بوده است، ولی تمایل به هم‌گرایی از نوع جدید آن از ویژگی‌های قرون اخیر، خصوصاً قرن بیستم است. اگرچه هم‌گرایی و نقش آن در شکل‌گیری تمدن در طول تاریخ بشر اهمیت ویژه‌ای داشته است اما عملاً بعد از جنگ جهانی دوم بود که برای تجزیه و تحلیل سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از آن استفاده شد. نظریه هم‌گرایی محصول تفکر و بینش گروه‌هایی بود که تعدد واحدهای سیاسی و حاکمیت ملی دولت‌ها را سبب بروز جنگ‌ها می‌دانستند. لذا این گروه‌ها تمام تلاش خود را برای ایجاد سازمان‌های فراملی اعم از اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به کار گرفتند تا با ایجاد جو همکاری میان دولت‌ها، از سطح تعارضات و مناقشات منطقه‌ای کاسته شود. پردازش نظریه‌هایی چون کارکردگرایی، نوکارکردگرایی، ارتباطات و فدرالیسم، در راستای همین هدف صورت گرفته است که براساس آن

دولت‌ها در مسائل مشترک اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، دست به اقدامات همکاری‌جویانه می‌زنند. اندیشمندان تئوری هم‌گرایی، فرضیاتی را که رئالیست‌ها، در مورد سرشت رقابت‌آمیز و ستیز میان روابط دولت‌ها را به عنوان محور اساسی در نظام بین‌الملل مطرح می‌کردند، زیر سؤال بردند. رئالیست‌ها در روابط بین‌الملل دولت‌ها را اصل می‌دانند و اینکه هر کشور مسئول خود است. اندیشمندان هم-گرایی به جای سرشت ستیزآمیز، روابط فنی، اقتصادی و اجتماعی جوامع انسانی و روابط سیاسی و غیرسیاسی را در مرحله شکل‌گیری، محور و پایه رهیافت هم-گرایی در نظریات تمدنی قرار دادند.

در علوم سیاسی، هم‌گرایی عبارت است از فرایندی که طی آن، دولت‌ها یا واحدهای سیاسی برای دستیابی به اهداف مشترک خود، به طور داوطلبانه و آگاهانه، بخشی از حاکمیت و اقتدار عالی خود را به یک مرکز فراملی واگذار می‌کنند (کاظمی، ۱۳۷۰، ص ۳). انگیزه اصلی دولت‌ها برای چنین همکاری‌های نزدیکی، دسترسی آن‌ها به منافع و امکاناتی است که قبل از ورود به فرآیند هم-گرایی دست‌یافتن به آن برایشان غیرممکن بود (قوام، ۱۳۸۵، ص ۲۴۷). در واقع یکی از اهداف محوری در مطالعات بین‌المللی، تشخیص و تحلیل نیروهایی است که در ایجاد تفاهم، همبستگی و وحدت ملت‌ها و جوامع سیاسی به ایفای نقش می‌پردازند (کاظمی، ۱۳۷۰، ص ۲۰). در مقابل، نظریه واگرایی وجود دارد که به معنای تفکیک و جدایی از هم‌دیگر و دور شدن آنها از هدف مشترک و حرکت به سوی هدف‌های خاص است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵، ص ۳۷۳). اساساً واگرایی، فرآیندی است که طی آن واحدهای سیاسی و دولت‌ها از یکدیگر دور شده و زمینه‌ی بحران و جنگ فراهم می‌شود (قوام، ۱۳۷۰، ص ۲۲۹).

هم‌گرایی هم می‌تواند به عنوان فرآیند و هم وضعیت تعریف شود. وضعیت هم-گرایی یعنی شرایطی که در آن کنشگران به یک اجتماع جدید می‌رسند. فرآیند یا

فرآیندهای دخیل در آن نیز عبارتند از وسایل و ابزاری که این اجتماع از طریق آن‌ها حاصل می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۹۲، ص ۴۰). اما اکثر کارشناسان بر این مسئله اشتراک نظر دارند که هم‌گرایی را می‌توان فرایندی تلقی نمود که واحدهای سیاسی جدا و مستقل از یکدیگر به طور داوطلبانه، در مراحل اولیه بخشی از اقتدار خود و در نهایت از تمام اقتدار خود در جهت رسیدن به هدف‌های مشترک و کسب منافع، صرف‌نظر می‌کنند، تا از یک نهاد فوق ملی و منطقه‌ای پیروی نمایند. البته اگر هم‌گرایی از طریق زور و اجبار باشد، جنبه امپریالیستی پیدا می‌کند، بنابراین هم‌گرایی باید با خواست و اراده دولت‌ها باشد. بدین ترتیب هم‌گرایی میان دولت‌ها، یک نوع پیکربندی جمعی از لحاظ تصمیم‌گیری را به وجود می‌آورد، که ما با روابط فرادولتی سروکار داریم (قوام، ۱۳۹۳، ص ۴۳) می‌توانیم در مورد هم‌گرایی چهار نظریه را مطرح کنیم اول، نظریه کارکردگرایی که همکاری در سطح واحدهای فراملی از جمله سازمان‌های بین‌المللی را به دولت‌ها ترجیح می‌دهد؛ دوم نظریه نوکارکردگرایی است که با الهام از الگوی تصمیم‌گیرنده فزاینده به بررسی فرایند اقناع، تعارض، رقابت، چانه زدن، مذاکره و دیپلماسی در چارچوب یک سیستم سیاسی کثرت‌گرا می‌پردازند. سوم فدرالیست‌ها هستند که اتحاد میان دولت‌ها را براساس وجود یک قانون اساسی در چارچوب یک واحد فوق ملی بررسی می‌کنند، چهارم نظریه مبادله است که بر میزان کیفیت مبادلات اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی میان واحدهای گوناگون تأکید دارند (قوام، ۱۳۸۵، صص ۲۴۸ - ۲۵۳). از میان چهار نظریه فوق نظریه دوم و چهارم جهت فراهم کردن زمینه‌های تحقق تمدن نوین اسلامی و غلبه بر محدودیت‌های جغرافیایی می‌تواند مفید و مؤثر باشد. در واقع راهکار نهایی برای هم‌گرایی در جهان اسلام این است که دولت‌ها و واحدهای سیاسی مستقل، برای به حداکثر رساندن منافع خود از طریق هم‌گرایی، حداقل از قسمتی از حاکمیت ملی و اعمال آن، جهت دستیابی به پاره‌ای از

اهداف مشترک صرف نظر شود و حتی الامکان از عوامل اختلاف‌زایی چون وفاداری‌های افراطی ملی، احساسات شدید ناسیونالیستی، گرایش‌های سیاسی و پایبندی صرف به منافع ملی کاسته و با گسترش همکاری‌های مختلف فنی، تکنیکی، اقتصادی، تجاری، فرهنگی و سیاسی زمینه‌ی ثبات و گرایش به سوی اتحاد میان کشورهای یک منطقه را فراهم آورند (شیخ حسنی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۹).

هم‌گرایی در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در صورت اجرایی شدن در جهان اسلام می‌تواند ضمن فراهم کردن عوامل لازم جهت غلبه بر محدودیت‌های جغرافیایی و مادی شرایط و مقدمات را برای رسیدن به هویت و تصویر جدید از خود و در نهایت تمدن نوین اسلامی فراهم کند. با این حال، دستیابی به هم‌گرایی در جهان اسلام با توجه به شکاف‌های عمیق سیاسی، قومی، مذهبی ناشی از سیاست‌های استعماری و... دشوار به نظر می‌رسد، لذا جهت دستیابی به این امر به‌عنوان مقدمه و زمینه‌ساز تمدن نوین اسلامی تلاش جدی در جهان اسلام خصوصاً از سوی نخبگان دینی، علمی و سیاسی ضروری به نظر می‌رسد.

تمدن نوین اسلامی، به عنوان مهم‌ترین آمال متفکران اسلامی و علاقه‌مندان به اسلام در برابر تمدن غربی، هیچ‌گاه به خودی خود شکل نخواهد گرفت. این تمدن جهت غلبه بر محدودیت‌های طبیعی و مادی نیازمند حرکت از واگرایی به سمت هم‌گرایی است؛ برای رسیدن به این امر مهم باید از مؤلفه‌های فکری، سیاسی و فرهنگی بهره گرفت تا در بستر عقلانیت نوعی جدید از هویت تمدنی جهان اسلام را احیا کرد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله با ترکیبی از روش تفکر تاریخی در کنار آینده‌پژوهی تاریخی سعی کردیم ترسیمی درست از آینده ارائه دهند. چنین ترسیمی از آینده، نیازمند مؤلفه‌هایی است که برخی از آنها از دل تفکر تاریخی بیرون می‌آیند. بنابراین کوشش

کردیم تا با نقد نظریه جغرافیای تمدنی نشان دهیم که از دل این نظریه به تنهایی، پایه‌های نظری شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی به وجود نمی‌آید. پیدایش و رشد یک تمدن نیازمند لوازم و بسترهایی است. عوامل گوناگونی در رشد و انحطاط تمدن‌ها ایفای نقش کرده‌اند؛ از میان این عوامل نقش عامل جغرافیا که در نوع حیات جمعی و نگرش به جهان تأثیرگذار است همواره مورد تأکید برخی نظریه‌پردازان بوده است. از سویی همان‌گونه که اشاره شد. عنصر عقلی و اندیشه‌ای در تأسیس تمدن (غرب و اسلامی) نقشی غیرقابل انکار داشته است.

با عنایت به این موارد به نظر می‌رسد برخلاف نظریات جغرافیا محور در باب تمدن که عامل جغرافیایی را به عنوان متغیری مستقل معرفی می‌کنند و تمدن را متغیری وابسته می‌دانند و برخلاف نظریه تکامل عقل غربی (یونانی) و اروپامحوری آنچه امکان یا امتناع تمدن را سبب می‌شود فراتر از نظریه‌های جغرافیایی و نژادی است. تعقل، تولید و انباشت علم در طول تاریخ بشر از دوران گذشته تا عصر حاضر زمینه رشد و تطور جوامع انسانی و تمدن‌ها را امکان‌پذیر کرده و تمدن غرب به شکل کنونی با تمام لوازم و فروع آن حاصل این تطور تاریخی است. بر این اساس اگرچه نظریات جبرگرایانه تاریخی و جغرافیایی قابل پذیرش نیست؛ اما عوامل طبیعی و محدودیت‌های جغرافیایی می‌توانند به عنوان موانعی در جهت رشد سریع تمدن‌ها عمل کنند. در این صورت اگر عامل جغرافیایی در ایران و جهان اسلام را به عنوان محدودیت بپذیریم راه‌کار غلبه بر این محدودیت تکیه و تأکید بر هم‌گرایی منطقه‌ای است. از میان نظریات هم‌گرایی به نظر می‌رسد نظریه نوکارکردگرایی با ابتناء بر پذیرش تفاهم در چارچوب کثرت‌ها و نظریه مبادله با تکیه بر میزان و کیفیت مبادلات اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی میان واحدهای گوناگون می‌تواند زمینه‌های برون‌رفت از محدودیت‌های طبیعی را برای جهان اسلام و رسیدن به تمدن نوین اسلامی فراهم کند.

کتابنامه

باقری، شهلا (۱۳۹۴)، ظرفیت تمدن‌سازی گفتمان انقلاب اسلامی، دوفصلنامه علمی مطالعات الگویی پیشرفت ایرانی-اسلامی، دوره ۳، شماره ۵، بسیج اساتید، صص ۸۴-۵۹.

پدرام، عبدالرحیم و دیگران (۱۳۸۸)، آینده‌پژوهی، مفاهیم و روش‌ها، تهران: مرکز آینده‌پژوهی و فناوری دفاعی.

پورحسن، قاسم (۹۶-۱۳۹۵)، مجموعه تقریرات و جزوه درسی درس تمدن اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی.

حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۷۹)، مبانی مطالعات سیاسی اجتماعی، قم: نشر کمال الملک. حمید، حمید (۱۳۵۲). علم تحولات جامعه، سیمرغ. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

رحمانی تیرکلایی، حسین و صادقیان، ناصر (۱۳۹۷)، محدوده جغرافیایی تمدن اسلامی، فصلنامه جغرافیا، نشریه بین‌المللی انجمن جغرافیای ایران، صص ۱۹۱-۲۰۰.

سرخیل، بهنام (۱۳۹۸)، هویت دینی و آینده هم‌گرایی در جهان اسلام، دوفصلنامه‌ی علمی مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی، دانشگاه شاهد، دوره ۲، شماره ۲، صص ۹۳-۱۱۶.

شاکری، خسرو (۱۳۸۷)، تاریخ نویس متدیک، بخارا، ش ۶۵. شیخ حسنی، کامبیز (۱۳۷۵)، اکو، یک دیدگاه منطقه‌ای، تهران: نشر وزارت خارجه. عابد الجابری، محمد (۱۳۹۵)، تکوین عقل عربی. ترجمه سیدمحمد آل مهدی. نشر نسل آفتاب.

عالم، عبدالرحمان (۱۳۹۰)، تاریخ فلسفه سیاسی غرب. جلد دوم، نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

عریضی میدی، سیدمرتضی (۱۳۹۵)، چالش‌های هم‌گرایی جهان اسلام در تأسیس تمدن اسلامی، فصلنامه حبل‌المتین، دوره پنجم، شماره ۱۷، صص ۱۰۹-۱۳۷.
فریدمن، جورج (۱۳۹۳)، جهان در صد سال آینده، ترجمه ابوالحسن تهامی، نشر فرزانه.
فصیحی، سیمین (۱۳۷۲)، جریان‌های اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی، مشهد: نشر نوند.

قرخلو، مهدی (بهار ۱۳۸۰)، حوزه جغرافیای تمدن ایرانی، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۷، صص ۹۱-۱۱۰.

قوام، عبدالعلی (۱۳۷۰)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: نشر سمت.
قوام، عبدالعلی (۱۳۸۵)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: نشر سمت.
قوام، عبدالعلی (۱۳۹۳)، روابط بین‌الملل؛ نظریه و رویکردها، تهران: نشر سمت.
کاظمی، سیدعلی اصغر (۱۳۷۰)، نظریه‌های همگرایی در روابط بین‌الملل: تجربه جهان سوم، تهران: نشر قومس.

لنکستر، لین (۱۳۹۵)، خداوندان اندیشه سیاسی. جلد سوم، ترجمه علی رامین، علمی-فرهنگی.

محسنی، منوچهر (۱۳۶۶)، جامعه‌شناسی عمومی، تهران: طهوری.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۲)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: نشر سمت.
نجفی، موسی (۱۳۹۴)، فلسفه تحول تاریخ در شرق و غرب تمدن اسلامی، چاپ اول. نشر مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

یعقوبی، عبدالرسول (۱۳۹۸)، چالش‌های واگرایی‌های هویتی جهان اسلام و راه‌حل‌های هم‌گرایی در تمدن نوین اسلامی، دوفصلنامه‌ی علمی مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی، دانشگاه شاهد، دوره ۲، شماره ۱، صص ۱۷۱-۲۱۰.

Ratzel, Friedrich (1923), *Politische Geographie*. Berlin: Druck und Verlag Von R. Oldenbourg .

